

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

مرحوم محقق خوئی اعلی الله مقامه الشریف در بحث این که سفر دوم یا سوم ملاک است و یا مدار صدق من شغله السفر است ولو در سفر اول فرمودند، روایات سه طایفه است. طایفه اول روایاتی است که عنوان حرفه‌ها (المکاری، الجمال و...) در آن ذکر شده و در آن تعلیلی نیامده است. طایفه دوم روایاتی است که علاوه بر این عناوین، لآنه عملهم هم در آن ذکر شده است. ایشان در قسمت اول فرمایششان فرمودند طایفه دوم مخصص طایفه اولی است یعنی مکاری إذا كان عمله الإكراء أو السفر، باید نمازش را تمام بخواند.

بررسی دیدگاه مرحوم خوئی

نسبت به قسمت اول فرمایش ایشان باید بگوئیم نمی‌توان طایفه دوم مخصص طایفه اولی قرار بدهیم چون ایشان بعد از این که طایفه دوم را ذکر می‌کنند می‌فرمایند اگر ما بودیم و طایفه اولی و ثانیه مسئله تمام می‌شد و می‌گفتیم هر جا من کان السفر عمله یا شغله صدق کند نماز تمام است که ممکن است در سفر اول یا دوم و یا سوم به بعد باشد و عنوان إكراء و رعی دخالتی در حالی که نتیجه تخصیص این می‌شود که مکاری و جمال إذا كان الإكراء عمله و راعی إذا كان الرعی عمله.

به بیان دیگر روی سبک مرحوم آقای خوئی وقتی گفتیم یک طایفه می‌گوید اربعةً يتمون المکاری، المجال، الراعی و الاشتقان و طایفه دیگر می‌گوید خمسةً يتمون لآنه علمهم در ادامه باید بگوئیم مکاری و راعی خصوصیت ندارد بلکه ملاک تعلیل است در نتیجه ضمیر «لآنه» به سفر برمی‌گردد و معنایش من کان السفر عمله یا من کان السفر شغله له است. اما وقتی می‌فرمائید طایفه دوم مخصص طایفه اولی است، تخصیص هیچ راهی ندارد جز این که بگوئیم ضمیر «لآنه» به خود این عناوین برمی‌گردد و عناوین را حفظ کنیم یعنی چون عمل مکاری إكراء است یا چون عمل راعی، رعی است و بین این دو روش فرق وجود دارد.

به عبارت آخری اگر تعلیل مقید دسته اول باشد، نتیجه باید ما حصل مقید و مقید باشد یعنی مکاری إذا كان المکاراة عمله در حالی که این غیر از مدعای شماست؛ اما اگر تعلیل گفتید تعلیل است، تعلیل سبب تخصیص نیست یعنی باید بگوئید این حاکم بر آن است پس مکاری از حیث مکاری بودن مورد بحث نیست بلکه مکاری از حیث این که سفر عملش است مورد بحث قرار می‌گیرد.

ایشان در قسمت دوم کلامشان می‌فرماید طایفه سوم روایاتی هستند که در آن‌ها کلمه یختلف و یتردد وجود دارد که مقوم اینها (به بیان ما) دو چیز است 1) تَكَرَّر یعنی با یک مرتبه این عناوین صادق نیست 2) نیت و بناء بر استمرار؛ در نتیجه المکاری و الجمال الذی یختلف یعنی باید از شهرش به سفر برود و دوباره به شهرش برگردد، باز برود و برگردد، باز برود و برگردد؛ ضمن این‌که نیت و بناء بر استمرار هم داشته باشد؛ پس مفهومی این است که اگر در موردی اختلاف نباشد ولو صدق من شغله السفر کند نماز تمام نیست در حالی‌که ادعای ما این است که ولو بر من شغله السفر اختلاف صدق نکند نمازش تمام است؛ مثلاً اگر در یک سفر طولانی از قم به کاشان، از کاشان به یزد، از یزد به طبس، از طبس به مشهد و همینطور دور می‌زند و به وطنش باز نمی‌گردد نمازش تمام است.

ایشان در ادامه می‌فرماید این مطلب در صورتی است که مفهوم وصف را بپذیریم، در حالی که در اصول اثبات کردیم وصف دارای مفهوم نیست؛ یعنی هر چند در روایت المکاری و الجمال الذی یختلف وارد شده، ولی مفهومی این نیست که اگر کسی من شغله السفر باشد و لا یختلف، نمازش قصر است.

ایشان در ادامه می‌گویند بله درست است در اصول اثبات کردیم وصف مفهوم ندارد ولی این سبب نمی‌شود که ذکر این قید لغو باشد یعنی شارع حکم اتمام را نسبت به مکاری خاص (یختلف) جاری کرده است نه طبیعی مکاری. به بیان دیگر یک سنخ الحكم (وجوب کلی تمام) و یک شخص الحكم داریم؛ اگر بخواهیم مفهوم بگیریم (یعنی نفی سنخ یا طبیعی الحكم عند عدم الوصف کنیم)، باید بگوئیم نفی وجوب تمام در جایی است که هر چند اختلاف محقق نیست ولی عنوان من شغله السفر هست. در مقابل و در مکاری‌ای که یختلف، شخص الحكم وجود دارد و لذا در جایی که وصف منتفی شود، شخص الحكم هم منتفی است پس شارع برای شخص الحكم در تمام انواع مکاری مسئله تمام را مطرح نکرده بلکه فقط در جایی که یختلف محقق شود می‌گوید نماز تمام است.

خلاصه این‌که ایشان می‌گویند هر چند وصف مفهوم ندارد (چون اگر مفهوم داشته باشد دلالت می‌کند بر نفی سنخ الحكم یعنی وجوب تمام در غیر اختلاف، در حالی‌که وجوب تمام مسلماً در غیرمورد اختلاف ثابت است) اما لغو نیست چون شارع وجوب تمام (شخص الحكم) را در طبیعی مکاری نیاورده بلکه در مکاری خاص که یختلف در مورد او محقق است آورده است. در نتیجه اختلاف و نیت بر تردد و استمرار لازم نیست بلکه باید بگوئیم ملاک، شغل و عمل بودن سفر است ولو در آن اختلاف و تردد نباشد و ولو فی سفر واحد باشد.

به عبارت دیگر آقای خوئی می‌فرماید وقتی گفتیم وصف مفهوم ندارد و اختلاف و نیت استمرار معتبر نیست، در دو جای دیگر باید نماز را تمام بخواند: 1) جایی که اختلاف و رفت و آمد نیست بلکه فقط «رفت» است مثل یک سفر طولانی که فرد هر چند برنمی‌گردد، اما صدق من شغله السفر می‌کند و باید نمازش را تمام بخواند. 2) جایی که اختلاف هست اما نية الاستمرار نیست؛ مثلاً امروز می‌گویند ما دواب تو را برای سفر نیاز داریم او هم می‌گوید مانعی ندارد ببرید یا خودش هم همراهشان می‌رود. بار دوم و بار سوم هم همینطور می‌شود. در این مثال هر چند نية الاستمرار نیست ولی صدق من شغله السفر می‌کند لذا نمازش تمام است.

بررسی دیدگاه مرحوم خوئی

به نظر مرحوم آقای خوئی اینجا مرتکب اشتباه شده‌اند چون وقتی می‌خواهیم مفهوم وصف بگیریم با حفظ الموصوف است؛ مثلاً مفهوم «اکرم زیداً العالم»، «لا تکرّم غیر زید» نیست بلکه مفهومی «لا تکرّم زید غیر عالم» است. در روایت هم «اربعة یتّمون

المکاری الذی یختلف» وارد شده که مفهومش مکاری لا یختلف است، یعنی کسی که کرایه می‌دهد اما لا یختلف نمازش قصر است ولی مفهومش «من شغله السفر یقصر» نیست. یا مفهوم «الجمال الذی یختلف»، «الجمال الذی لا یختلف» است یعنی کسی که عنوان جمال را داشته باشد ولی لا یختلف مثلاً در شهرش نشسته و شترهایش را کرایه می‌دهد ولی خودش رفت و آمد نمی‌کند.

نکته قابل توجه که ندیدم در کتب مطرح شده باشد این است که در یختلف، قید مع دوابهم موجود است یعنی حکم تمام در مورد جمالی که مکرر به جایی برود و برگردد ولی مع دوابش نباشد جاری نیست چون روایت می‌گوید جمالی که یختلف مع دوابه نمازش تمام است؛ مفهومش این است، جمالی که لا یختلف مع دوابهم نمازش تمام نیست. مثل این که کسی نمی‌گوید مفهوم اکرم زیداً العالم، لا تکرّم عمر غیر عالم است. پس به نظر ما مفهومی که ایشان اینجا مطرح کردند مفهوم وصف نیست چون مفهوم وصف روایات یعنی مکاری که لا یختلف و کاری به من شغله السفری که لا یختلف ندارد.

شاید کسی بگوید مفهوم روایت مکاری لا یختلف است ولی دو فرد دارد چه شغلش سفر باشد چه نباشد و اطلاق دارد. اما در جواب می‌گوئیم اولاً این گونه اطلاق گیری از منطوق هم امکان ندارد چه رسد به مفهوم و ثانیاً اگر این گونه اطلاق گیری صحیح باشد، اطلاق وصف لفظ است و اطلاق گیری از مفهوم معنا ندارد ثالثاً اگر بگوئیم اطلاق وصف مفهوم هم واقع می‌شود وقتی بخواهیم از مفهوم اطلاق گیری کنیم باید مولا از این جهت در مقام بیان باشد و مقدمات حکمت در آن جاری شود در حالی که مقدمات حکمت در مفهوم جاری نمی‌شود.

اما اشکال اساسی ما بر مرحوم آقای خوئی که هدف اصلی از بیان فرمایش آقای خوئی هم همین بود؛ نوع مواجهه ایشان با روایات است که به نظر ما صحیح نیست. بلکه البته گاهی اوقات در فقه، طایفه‌بندی روایات خوب است و موجب قوّت بحث است اما گاهی اوقات طایفه‌بندی فقیه را از مسیر اصلی بحث خارج می‌کند. به نظر ما اینجا سه طایفه روایات نداریم چون مکاری و امثال آن مصادیق و یختلف و یتردد هم عنوان مشیر به کثیر السفر هستند. آقای خوئی هم در این بحث باید یا ملاک من شغله السفر یا کثیر السفر را باید انتخاب کنند پس نمی‌توانند بگویند یک عنوان من شغله السفر و یک عنوان من یختلف داریم.

ضمن این که همیشه گفتیم یک عناوین فوقانی و یک عناوین تحتانی داریم (اگر این فکر و مبنا در مسیر تحلیل روایات بیاید فهم از روایات خیلی عوض می‌شود). عنوان مکاری و یختلف همه عناوین تحتانی هستند و عنوان اصلی اش کثیر السفر است. یکی از آثار این مبنا عدم نسبت سنجی در عناوین تحتانی است یعنی نباید بگوئید این عنوان با آن عنوان معارض است.

لذا علاوه بر این که قبلاً در روایاتی که عدد (چهار، پنج و هفت) وارد شده بود گفتیم عدد مفهوم ندارد، می‌توان از این راه که دقیق‌تر است هم وارد شد و گفت اینها عناوین تحتانی هستند و با هم معارض نیستند. البته گاهی اوقات برخی گفتند روایتی که می‌گوید چهار تا، نفی پنجم و روایتی که می‌گوید پنج نفی هفت می‌کند که به نظر ما صحیح نیست.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين